

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

عرض کردیم که برای تحقیق در این مطلب باید اشاره ای به مبانی مختلف در حقیقت وجوب بشود، گفتیم اگر وجوب را يك مجعول شرعی بدانیم و بسیط بدانیم، این را بحثش را دیروز عنوان کردیم.

اگر وجوب را مجعول شرعی بدانیم اما مرکب بدانیم، بگوییم وجوب يك مفهوم بسیط نیست، يك مفهومی است مرکب از دو جزء طلب الفعل مع المنع من الترك اینجا هم باید یکی از این دو راهی که عنوان می کنیم اگر یکی از این دو راه صحیح باشد ما به نتیجه می رسیم یعنی به این نتیجه می رسیم که بعد از آنی که ناسخ آمد جواز بالمعنی الاعم باقی می ماند: راه اول اینکه ما بیاایم این مساله را مبتنی کنیم بر يك قاعدة فلسفی و آن قاعده این است که با ارتفاع فصل بگوییم جنس در ضمن یکی از فصول دیگر باقی می ماند قائل شویم به بقاء الجنس مع ارتفاع الفصل، اگر فصل زائل شد و از بین رفت اما جنس باقی می ماند ما نحن فيه را یکی از مصادیق این قاعدة فلسفیه قرار بدهیم.

اشکال

این راه دچار اشکال و مناقشه است، و اشکالش هم این است که اولاً این بحثی که در فلسفه عنوان شده این مربوط به مرکبات حقیقه خارجیّه است یعنی اگر در عالم خارج، حیوان در ضمن يك فصلي که مربوط به انسان هست محقق شد اگر آن فصل از بین رفت این حیوان در ضمن فصل دیگر باید موجود باشد.

در فلسفه که می گویند جنس مع ارتفاع الفصل باقی می ماند در ضمن یکی از فصول دیگر این مربوط به مرکبات حقیقه خارجیّه است و ما وجوب را اگر هم مرکب بدانیم يك مرکب تحلیلی می دانیم یعنی عقل می آید این الزام را تحلیل می کند به دو تا عنوان، یکی طلب الفعل و دوم منع من الترك.

اشکال مرحوم خوئی: اینجا يك اشکالی مرحوم آقای خوئی (قدس سره) در محاضرات دارند و آن این است که فرمودند با قطع نظر از این اشکال که این قاعدة فلسفیه مربوط به مرکبات حقیقه خارجیّه است و ما نحن فيه يك مرکب خارجی که نیست، فرمودند با قطع نظر از این اشکال اصلاً بین ما نحن فيه و آن مساله از نظر اصل نزاع و جهت نزاع فرق وجود دارد در آن مساله فلسفیه بحث در امکان عقلی است، یعنی آیا با ارتفاع فصل عقلاً امکان دارد جنس باقی بماند یا نه؟ اما در ما نحن فيه بحث در امکان نیست، بحث در وقوع و عدم وقوع خارجی است، یعنی آیا بعد از آنی که ناسخ آمد جواز باقی می ماند در عالم خارج یا باقی نمی ماند.

نظر استاد محترم

این اشکال ایشان به نظر می رسد که وارد نباشد، برای اینکه خوب بالاخره وقوع و عدم وقوع فرع بر امکان و عدم امکان است

ما اول باید بیاییم اثبات کنیم که آیا با ارتفاع فصل عقلاً امکان بقاء جواز وجود دارد یا نه بعد اگر امکان عقلیش را اثبات کردیم بگوییم بله در اینجا هم به این دلیل در مقام اثبات واقع شده، پس اشکال همان اشکال اولی است که آمدیم بیان کردیم، نتیجه این می شود که این راه، راه باطلی است.

راه دوم این است که بیاییم از این قاعده وارد بشویم بگوییم همانطوری که دلالت التزامیه در حجیت تابع دلالت مطابقی نیست، البته روی قول عده ای از اصولیین هکذا دلالت تضمینی هم ولو در وجود تابع دلالت مطابقی است اما در حجیت دلالت تضمینی هم تابع دلالت مطابقی نیست، یعنی ممکن است در یک جا دلالت مطابقی از بین برود، حجیت او از بین برود اما دلالت تضمینی باقی بماند.

در اینجا داریم روی این مبنا که وجوب یک مجعول شرعی مرکب است، مرکب است از طلب الفعل مع المنع من الترك دلیل ناسخ که می آید این مجموع را از بین می برد نه جمیع اجزاء را، دلیل ناسخ می گوید این مجموع من حیث المجموع که عبارت از الزام است، این باید منتفی بشود، انتفایش هم به این است که آن منع من الترك از بین برود، اما آن جنس که عبارت از طلب الفعل باشد، آن باقی می ماند اینجا ما به دلالت تضمینی میگوییم وجوب به دلالت التزامیه دلالت دارد بر طلب الفعل.

الان هم که دلالت مطابقی از حجیت ساقط شد به وسیله دلیل ناسخ اما این دلالت تضمینی به قوت خودش باقی بماند. ظاهراً بر این راه مناقشه ای نمی شود وارد کرد، اگر وجوب را مجعول شرعی مرکب دانستیم این یک، و قائل شدیم دلالت تضمینی در حجیت تابع دلالت مطابقی نیست، با این دو تا مبنا باید بگوییم بعد از آنی که وجوب نسخ شد، آنچه که باقی می ماند جواز بالمعنی اعم است حتی دیروز که بحث دلالت التزامی را مطرح می کردیم چه بسا بگوییم در اینجا آنچه که باقی می ماند یعنی روی قول دلالت تضمینی جواز بالمعنی اعم فی ضمن الاستحباب است، چون وجوب دلالت دارد بر جواز رجحان و مع المنع من الترك خوب بعد از آنی که دلیل ناسخ آمد منع من الترك را از بین برد آنچه که باقی می ماند جواز در ضمن رجحان است، لذا روی این مبنا ما می توانیم بگوییم جواز باقی است و ظاهراً روی این مبنا که مرکب باشد و دلالت تضمینی هم بگوییم در حجیت تابع دلالت مطابقی نیست، اینجا جواز باقی می ماند.

مبنای مرحوم نائینی: می آیم سراغ مبنای مرحوم نائینی تا اینجا دو تا مبنا یعنی روی نظریه مشهور که وجوب را مدلول لفظ می دانند، مجعول شرعی می دانستند حالا اما روی قول بساطت و اما روی قول مرکب بودن بررسی کردیم، روی نظریه نائینی چطور؟

مرحوم نائینی و من تبع نائینی قائل هستند به اینکه اصلاً وجوب، حرمت، استحباب، کراهت اینها هیچکدام مدلول لفظ نیستند، صیغه افعال مدلولش عبارت از طلب است، همین مقدار. اما وقتی که عقل یا عقلاء می بینند که مولی کنار این افعال اجازه ترک نداد ترخیص در ترک نداد، عقل می گوید پس در اینجا مولی اراده طلب لزومی کرده، اگر دید مولی کنار این طلبش ترخیص در ترک داد، عقل می گوید مولی اینجا اراده طلب استحبابی کرده، وجوب و استحباب را عقل می فهمد این مدلول برای لفظ نیست.

خوب حالا روی این نظریه چطور؟ اگر کسی آمد گفت وجوب مدلول برای لفظ نیست، و اصلاً مجعول شرعی نیست اینجا برخی فرموده اند که نتیجه این نظریه این است که بیاییم اینطور بگوییم، بگوییم وجوب را عقل می فهمد، پس شارع چه کرده در اینجا؟ شارع وقتی افعال گفت، عقل می آید وجوب را می فهمد تقریباً وجوب می شود یک عنوان انتزاعی، اما این عقل کشف از این می کند که شارع اعتبار کرده، شارع با صیغه افعال اعتبار کرده این فعل را علی ذمه المکلف دلیل ناسخ که می آید این اعتبار را از بین می برد، این اعتبار دیگر یک امری است بسیط است، اعتبار دیگر از ابسط بساطت است، دیگر ما بسیط تر از امور اعتباری چیزی نداریم، امرش دائر مدار وجود و عدم است یا هست یا نیست، نمی شود بگوییم که آقا یک جزئش هست یک جزئش نیست، لذا کسانی مثل مرحوم آقای خوئی (قدس سره) فرمودند روی نظریه مرحوم نائینی که ما وجوب را مجعول شرعی ندانیم بگوییم شارع با صیغه افعال یک اعتباری کرده، این اعتبار جنس و فصل ندارد، اگر جنس و فصل نداشت نتیجه این می شود که بعد از آنی که ناسخ آمد چیزی باقی نمی ماند. می خواهیم ببینیم آیا این فرمایش فرمایش درستی است یا نه؟

به نظر مي رسد که دو تا مناقشه به اين فرمايش وارد باشد، مناقشة اول اين است که خوب حالا ما اگر گفتيم وجوب مدلول لفظ نيست، مجعول شرعي نيست، آنچه که شارع و متکلم انجام داده اعتبار است، درست است، مي گوييد اعتبار جنس و فصل ندارد اين هم درست است، اما اگر کسي بيايد بگويد که در آنجايي که عقل وجوب را انتزاع مي کند عقل کشف از دو تا اعتبار مي کند، عقل مي گويد اين مولي اول اعتبار کرده که اين عمل بر ذمه مکلف باشد اين يك، دوم اعتبار کرده عدم رخصت در ترك را، خوب دليل ناسخ مي آيد اين اعتبار دوم را از بين مي برد ما دنبال جنس و فصل فلسفي و ماده و صورت منطقي که نيستيم در اينجا خوب بله اعتبار في غايت البساطة لا جنس له و لا فصل له اينها همه درست، اما اگر گفتيم عقل مي آيد در احکام لزوميه کشف از دو تا اعتبار مولي مي کند، اينجا چي مي فرماييد شما؟ بعد از آني که دليل ناسخ آمد اعتبار اول از بين مي رود اما اعتبار دوم باقي است اين يك بيان براي مناقشه. اين مناقشة اول.

مناقشة دوم روي همين بيان خودتان وارد مي شويم مي گوييم آقا شما مي گوييد عقل کشف از وجوب مي کند و حکم وجوب مي کند، مي گوييم چرا؟ به چه ملاکي؟ مي گوييد به اين ملاک عقل مي گويد چون مولي ترخيص در ترك نداد اينجا وجوب در کار است، خوب دليل ناسخ مي آيد جاي ترخيص مي نشيند، دليل ناسخ مي آيد مي گويد «انت مرخص في الترك» بخواهيد ترك کنيد مانعي ندارد، پس بايد آن جواز که اعتبار اول است باقي بماند، بنابراين به نظر مي رسد که روي نظرية مرحوم محقق نائيني اينکه مرحوم آقاي خوئي (قدس سره) به ضرس قاطع فرمودند بعد از آمدن ناسخ لا يبيقي الجواز اين فرمايش فرمايش تامي نيست. اين هم روي مبناي مرحوم نائيني.

جمع بندي

خوب تا اينجا ما به اين نتيجه رسيديم که در امکان عقلي بقاء جواز بحثي نيست، و همچنين مقام دوم در اينکه آيا جواز باقي مي ماند يا نه؟ ما عرض کرديم بله، روي قول به اينکه مرکب باشد، و همچنين روي قول مرحوم نائيني دليل داريم بر اينکه جواز باقي مي ماند.

بيان مرحوم امام: اينجا فقط يك نکته دقيقي در فرمايشات امام (رض) در کتاب منهاج در جلد دوم در صفحه 80 به بعد، آنجا يك نکته اي فرمودند امام و آن اين است که اگر آمديم مثلاً وجوب را مثلاً گفتيم مرکب از دو تا اعتبار يا سه تا اعتبار است، يا گفتيم مجعول شرعي است که اين مجعول شرعي خودش مرکب از سه عنوان است، اگر احدالعناوين از بين رفت، اگر احد الاعتبارات زائل شد، بقيه اعتبارات هم بايد از بين برود، براي اينکه بين اينها جنبه طوليت مطرح است، يعني چه؟

يعني وقتي اگر مولي آمد گفت افعل، عقل آمد ارادة لزوميه را کشف کرد، کشف ارادة لزوميه سبب مي شود کشف رجحان بشود يعني ما وقتي مي بينيم مولي ارادة لزوميه کرده خود اين ارادة لزوميه کاشف از رجحان است، رجحان کاشف از جواز است، اينها به نحو طولی است، اگر به نحو طولی بود، شما وقتي آمديد گفتيد آقا ناسخ آمد گفت اين ارادة لزوميه منسوخ و از بين رفت ديگر ما چيزي که بخواهد کاشف از رجحان باشد، چيزي که بخواهد کاشف از جواز باشد نداريم، اينها به صورت طولی در اينجا مطرح هستند، لذا فرمودند اگر ناسخ آمد ارادة لزوميه را نسخ کرد اين سبب مي شود بگوييم آقا ديگر نه جوازي در اينجا در کار است نه رجحاني در کار است چون آن جواز و رجحان منکشف به اين کاشف بودند يعني به ارادة لزوميه، حالا ارادة لزوميه از بين رفته.

نظر استاد محترم

اين فرمايش امام در صورتی قابل قبول است که اين رابطه، رابطه هاي علي و معلولي باشد، اگر گفتيم ارادة لزوميه معلول است يا علت براي رجحان است، اگر رابطه بين اينها رابطه علتيت باشد اگر احد الطرفين از بين رفت طرف ديگر هم از بين مي رود. اما اينجا مجرد کاشفيت است، مجرد کاشفيت ولو در طول هم، هم باشد.

عقل کاشف از اراده لزومیه، اراده لزومیه کاشف است از رجحان. رجحان کاشف از جواز است، مجرد کاشفیت بدون اینکه ارتباط ارتباط علی و معلولی باشد، اینجا سبب نمی شود که بگوییم اگر اراده لزومیه منسوخ شد آن جواز و آن رجحان هم منسوخ شده باشد، بنابراین این بیان هم که ما بیاییم از راه طولیت بخواهیم وارد بشویم این بیان هم بیان تامی نیست، نتیجه گرفتیم ما که اگر ناسخی آمد و وجوب نسخ شد، اینجا جواز باقی می ماند.

مقتضای اصل عملی: حالا آخرین قسمت بحث این است که مقتضای اصل عملی چیست؟ اگر گفتیم آقا ما نمی توانیم از دلیل ناسخ یا دلیل منسوخ استفاده کنیم که آیا جواز باقی می ماند یا نه؟ آیا می توانیم بیاییم از راه استصحاب وارد بشویم بگوییم آقا این شیئی که واجب بود این شیء قبل از آنی که نسخ بشود کان جازئاً بالجواز بالمعنی الاعم. بعد از آنی که دلیل ناسخ آمد و اصل الزام و وجوب از بین رفت، آیا جواز بالمعنی الاعم از بین می رود یا نه، استصحاب کنیم بقائش را، آیا این استصحاب در اینجا جریان دارد، یا ندارد.

بیان مرحوم آخوند

مرحوم آخوند در کفایه فرمودند این استصحاب جریان ندارد مگر کسی استصحاب کلی قسم ثالث را بپذیرد، استصحاب کلی قسم ثالث که در تنبیه سوم از تنبیهات استصحاب کفایه آمده این است که اگر یقین داریم به حدوث یک کلی در ضمن یکی از افرادش، یقین داریم مطلق حیوان در ضمن انسان موجود بوده، الان یقین داریم به اینکه آن فرد مرتفع شده و شک می کنیم آن کلی در ضمن فرد دیگر موجود شده یا نه اینجا محل خلاف است بعضی ها می گویند آن کلی را می توانیم استصحاب بکنیم، اکثر می گویند استصحاب کلی قسم ثالث جریان ندارد. از جمله خود مرحوم آخوند. مرحوم آخوند می فرمایند این استصحاب جریان ندارد چون از موارد استصحاب کلی قسم ثالث است.

اشکال مرحوم امام: در کلام امام (رض) یک اشکال دیگر و در کلام مرحوم آقای خوئی هم یک اشکال دیگر وارد شده پس تا اینجا یک اشکال که این اشکال اشکال مبنایی است یعنی چون استصحاب کلی قسم ثالث جریان ندارد، این استصحاب جاری نیست، اشکالی که امام فرمودند، فرمودند ولو ما بگوییم استصحاب کلی قسم ثالث جاری است اما این استصحاب اشکالش این است که ما گفتیم و همه گفتند از شرائط استصحاب این است که مستصحب یا موضوع برای حکم شرعی باشد، یا خودش مجعول شرعی باشد، اما در اینجا هیچکدام از اینها نیست، مستصحب شما جواز بالمعنی الاعم است جواز بالمعنی الاعم موضوع برای کدام حکم شرعی است؟ و همچنین جواز بالمعنی الاعم خودش به نفسه مجعول شرعی نیست. ما احکام ما احکام خمس است، احکام سته که نیست، بگوییم آقا پنج تا حکم داریم یکی هم حکم ششم بنام جواز بالمعنی الاعم لذا می فرمایند که چون مستصحب دارای اثر شرعی نیست و همچنین مجعول شرعی نیست این استصحاب جریان ندارد.

اشکال مرحوم خوئی

اما اشکالی که مرحوم آقای خوئی دارند که در کتاب محاضرات هست، ایشان فرمودند که باز این هم اشکال مبنایی است، می فرمایند این از قبیل استصحاب جاری در احکام کلیه است، و اساساً ما استصحاب جاری در احکام کلیه را قبول نداریم.

نظر استاد محترم

خوب اشکال اول مبنایی است، که باید روی کلی قسم ثالث بحث کرد، اشکال امام (رض) وارد است، اشکال سوم هم که مرحوم آقای خوئی کردند این هم اشکال اشکال مبنایی است یعنی خیلی ها استصحاب را در احکام کلیه جاری می دانند.

اما تمام این اشکالات بر فرضی است که ما بخواهیم بیاییم جواز بالمعنی الاعم را به عنوان یک حکم وجودی استصحاب کنیم، اما اگر ما همان حرفی که در مدلول التزامی زدیم گفتیم آقا وجوب به دلالت التزامیه دلالت بر عدم حرمت که دارد، عدم حرمت هم همان جواز بالمعنی الاعم است خوب چه اشکالی دارد حالا بیاییم بعد از آنی که دلیل ناسخ آمد عدم الحرمة را استصحاب

کنیم، بگوئیم این عمل قبل از دلیل ناسخ حرام نبود، حالا هم استصحاب می‌کنیم ما عدم الحرمة را، اگر ما مستصحاب را عدم الحرمة قرار دادیم ظاهراً نه نیاز به استصحاب کلی قسم ثالث داریم نه استصحاب در احکام کلیه داریم نه آن اشکالی که امام فرمودند البته فقط این استصحاب عدم الحرمة نیاز به يك مبنا دارد و آن این است که استصحاب در احکام در اعدام ازلیه جاری باشد. که این هم خودش محل خلاف است. این بحث هم بحمدالله تمام شد.